

پارادایم‌های علم:

آیا علم سیاست دارای پارادایم می‌باشد؟

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۱۵

تاریخ تأیید: ۹۴/۵/۲۰

محمد پزشکی*

درباره این موضوع که آیا علم سیاست مانند دیگر علوم اجتماعی دارای پارادایم‌های مسلط می‌باشد یا نه و اگر پاسخ مثبت است این پارادایم‌ها کدام‌اند، بین نویسندگان و صاحب‌نظران این دانش اختلاف نظر وجود دارد. مقاله حاضر مدعی است علم سیاست نیز مانند دیگر علوم اجتماعی دارای پارادایم می‌باشد. هدف از مقاله حاضر معرفی پارادایم‌های مسلط در علم سیاست رایج و اجزای آنهاست. از نتایج این نوشته می‌توان در فلسفه علم سیاست، روش‌شناسی سیاسی، روش‌های پژوهش در سیاست و بررسی پارادایمیک بودن دانش‌های سیاسی برآمده در جهان اسلام استفاده کرد.

کلیدواژگان: علم سیاست، پارادایم، توماس کوهن.

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مقاله حاضر بخشی از پروژه‌ای است که تحت عنوان «درآمدی بر فلسفه علم سیاست بر اساس فلسفه اسلامی» در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی انجام می‌شود.

مقدمه

«پارادایم» چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ توماس کوهن در پاسخ به این پرسش می‌نویسد: «آنچه را که پارادایم‌ها نامیده‌ام دستاوردهای علمی‌ای هستند که به‌طور عمومی پذیرفته شده‌اند و برای مدتی مسائل و راه‌حل‌های الگو را به جامعه‌ای از حرفه‌ای‌ها ارایه می‌کنند» (Kuhn, 1996, x). پارادایم در کاربرد کوهنی آن نوعی الگو و روند پذیرفته‌شده است که از یک نظریه علمی موفق به‌دست می‌آید و برای حل بسیاری از مشکله‌های علمی مشابه قابلیت استفاده دارد. تعریف پارادایم به عنوان سرمشق‌های عمومی برای طرح مسائل و ارائه راه‌حل‌ها به دلیل ابهامات مفهومی و کاربردی مورد نقد قرار گرفته است؛ برای مثال مارگارت مسترمن با بررسی کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* به این نتیجه رسیده است که مفهوم «پارادایم» در کلام کوهن در بیست و دو معنای مختلف به کار رفته است. (Masterman, 1970, 59-90). این کاربردهای متفاوت موجب می‌شود که نتوان منظور از «پارادایم» را فهمید و عناصر ساختاری آن را برشمرد. کوهن خود معترف است که معنای مورد نظرش از الگو و روند در اینجا، آن معنای رایج و متداولی نیست که دانشمندان با آن آشنا هستند؛ از این‌رو در مؤخره‌ای که در سال ۱۹۶۹ بر کتاب خود نوشت، ترجیح داد به جای استفاده از مفهوم ابهام‌برانگیز «سرمشق» (paradigm) از مفهوم «چارچوب‌های دیسپلینی» (disciplinary matrix) استفاده کند. گرچه کوهن فهرست جامعی از اجزای اصلی پارادایم‌ها را بیان نکرده است؛ اما چهار نوع از آنها را برشمرده است: تعمیم‌های نمادین، الگوهای خاص، ارزش‌ها و سرمشق‌ها. اما «آیا پارادایم یا پارادایم‌هایی (از نوعی که کوهن معرفی می‌کند) در علم سیاست وجود دارد؟»

پیشینه بحث

دانشمندان علم سیاست به پرسش اخیر دو پاسخ متضاد داده‌اند. مخالفان وجود پارادایم‌ها در علم سیاست به‌طور عمده به دو نکته اشاره می‌کنند. دسته‌ای از این مخالفت‌ها برخاسته از بررسی تاریخ علم سیاست جدید و فقدان پارادایم در تاریخ علم سیاست است؛ برای مثال شلدون وولین معتقد است هرگز یک انقلاب علمی از نوعی که



کوهن بیان می‌کند در علم سیاست روی نداده است و هیچ نوع نظریه غالبی در مطالعات سیاسی به وجود نیامده است که با تعبیر کوهن منطبق باشد. از این رو کاربرد مفهوم پارادایم از نظر وولین در علم سیاست مناقشه‌برانگیز است (Wolin, 1969, p. 125-152) اما علی‌رغم این ادعا، وولین خود معتقد به وجود نوعی پارادایم ایدئولوژیکی است که جامعه سیاسی مربوطه را نشان می‌دهد. فیلیپ بیردزلی نیز مانند وولین معتقد است که علم سیاست هیچ‌گاه هیچ پارادایمی مطابق تعریف کوهن نداشته است. او ادعای افرادی مانند دیوید ترومن (David Truman, 1965, p. 865-873) و گابریل آلموند (Gabriel Almond, 1966, p. 869-879) مبنی بر وجود پارادایم در علم سیاست در سده‌های هجده و نوزده را تردیدآمیز می‌داند. با وجود این، ادعای بیردزلی درباره عدم وجود پارادایم در علم سیاست را دانشمندانی مانند ترومن و آلموند رد کرده‌اند که حتی خود او از آنها نام برده است. پارادایم ترومن به نظام سیاسی، نظریه سیاسی و علم توجه می‌کند؛ در عوض پارادایم آلموند با رویکردی آماری و مفهوم سیستم همراه است. در رویکرد آماری آلموند به تفکیک و تشخیص متغیرها و فرض احتمال و انعکاس‌پذیری (reflexivity) در روابط میان آنها توجه می‌شود. علاوه بر این نویسندگان، می‌توان از نویسندگان دیگری نام برد که به معرفی پارادایم‌هایی در علم سیاست پرداخته‌اند؛ برای مثال ساموئل هانتینگتون از سه جهت‌گیری عمده در علم سیاست آمریکایی سخن می‌گوید: جهت‌گیری مبتنی بر نظریه پیشرفت‌گرایی، جهت‌گیری مبتنی بر نظریه کثرت‌گرایی و جهت‌گیری مبتنی بر مفهوم وفاق (Huntington, 1974, p. 1-25). رابرت هولت و جان ریچاردسون نیز از پارادایم‌های رقیب در سیاست مقایسه‌ای سخن گفته‌اند؛ این پارادایم‌ها به نظر آنان عبارت‌اند از: تحلیل کارکردی - ساختاری گابریل آلموند، تحلیل سیستم‌های دیوید ایستون و کارل دویچ که بر اساس مدل ورودی - خروجی و نظریه سیبرنتیک طراحی شده‌اند، تحلیل روان‌شناختی هارولد لاسول و لوسین پای و تحلیل رفتار عقلانی آنتونی داونز که بر اساس علم سیاست تحصلی بنا شده است. هولت و ریچاردسون در نهایت پارادایم خود را ارائه می‌دهند که مبتنی بر تحلیلی چندفرهنگی و مقایسه‌ای است (Holt and Richardson, 1971, p. 21-27). بنابراین اولین دسته از دلایل مخالفت با وجود پارادایم در علم سیاست فقدان آن در این دیسپلین است.

علاوه بر نویسندگانی که وجود پارادایم در علم سیاست را انکار می‌کنند، گروه دیگری نیز هستند که بیان تبیین‌های قیاسی در علم سیاست را ناموفق می‌دانند؛ برای مثال



یوجین مهین ضمن ناموفق خواندن تبیین‌های قیاسی در علوم اجتماعی می‌گوید در این نوع از تحلیل‌ها موارد خاص تابع قوانین تبیینی عام می‌گردند که در آنها رویدادهای گوناگون تنها بر اساس یک تعمیم تجربی متقن بررسی می‌گردد. به عقیده او تبیین‌های قیاسی را دانشمندان علوم اجتماعی و فلیسوفان علم به کار می‌گیرند؛ اما آنان محدودیت و مطلوبیت این گونه از تبیین را در قلمروی علوم انسانی در نمی‌یابند (Meehan, 1968).

آلبرت هیرشمن نیز پارادایم‌ها را مانع شناخت می‌داند؛ زیرا معتقد است پارادایم‌ها با جهت دادن به تبیین‌ها موجب کژتابی واقعیات سیاسی می‌شوند. او با بررسی دو کتاب درباره تحولات اجتماعی امریکای لاتین (که یکی بر اساس پارادایم تحصلی به نگرارش در آمده است و دیگری بر اساس پارادایم تفسیری) نشان داد که تحولات اجتماعی کشورهای این منطقه محصول مجموعه منحصر به فردی هستند که وقتی با پارادایم تحصلی مورد مطالعه قرار می‌گیرند به صورت خاص و کژتابانه‌ای تن به قوانین عام پارادایم تحصلی می‌دهند (Hirschman, 1969, p, 329-343).

در فقدان پارادایم‌ها یا ناکارکردی آنها در سیاست در گروهی انحصار پارادایم‌های علوم انسانی به پارادایم تحصلی است. جالب اینکه هیرشمن در کتاب خود درباره تحولات اجتماعی امریکای لاتین علاوه بر پارادایم تحصلی از پارادایم تفسیری نیز استفاده کرده است. نویسندگانی مانند رونالد چیلکوت نیز در دهه ۱۹۷۰ به ردگیری دو دسته پارادایم در علم سیاست مقایسه‌ای امریکایی پرداخته و از دو پارادایم متعارف و رادیکال نام برده است (چیلکوت، ۱۳۷۷، ص ۱۱۷-۱۳۷). او مدعی است رویکردهای سنتی، رفتاری و پسارفتاری که در علم سیاست و روابط بین‌الملل جا افتاده‌اند، گرچه با تعریف کوهن از پارادایم انطباق کامل ندارند اما در چارچوب این رویکردها کوشش برای رسیدن به یک پارادایم آشکار است (چیلکوت، ۱۳۷۷، ص ۱۱۳). بنابراین انکار وجود پارادایم در علم سیاست مبنی بر تقلیل تحولات خاص سیاسی و اجتماعی به مفاد عام پارادایم تحصلی مبتنی بر فرض انحصار پارادایم‌های علم سیاست در این نوع از پارادایم است که با دستاوردهای فلسفه علوم اجتماعی مبنی بر وجود پارادایم‌های مختلف در این قلمرو مغایر می‌باشد.

مدعای این مقاله آن است که پارادایم به معنایی که کوهن از آن تعبیر می‌کند در علم سیاست قابل ردیابی است و انکار آنها از جانب برخی از نویسندگان علم سیاست، - با توجه به تاریخ علم سیاست جدید و تلاش‌های دانشمندان سیاسی برای نظریه‌پردازی - مخدوش است. البته باید به این واقعیت اذعان کرد که در قلمرو مطالعات سیاسی فقدان

یک پارادایم غالب و پیچیدگی تبیین واقعیات سیاسی تشخیص پارادایم در نظریه‌های سیاسی را دشوار می‌نماید؛ مطالعه پدیده‌های سیاسی در پرتو رویکردهای مختلف، نظریات متفاوت و سرمشق‌های گوناگون صورت پذیرفته است که این خود به معنای وجود و حضور نه تنها یک پارادایم بلکه چند پارادایم در علم سیاست است. اما به‌راستی در علم سیاست از چند پارادایم می‌توان نام برد؟

۲. پارادایم‌های علم سیاست

رونالد چیلکوت می‌نویسد که در مطالعات سیاسی معاصر برای تأسیس یک علم سیاست تلاش می‌شود از سه رویکرد استفاده شود: رویکرد سنتی، رویکرد رفتاری و رویکرد پسارفتاری. محمود سریع‌القلم نیز اشاره می‌کند که سه رویکرد مزبور در مطالعات روابط بین‌الملل نیز به کار می‌رود (سریع‌القلم، ۱۳۱۹، ۱۶۰-۲۱۷). ویژگی رویکرد سنتی (که شامل تمامی رویکردهای مطالعاتی در علم سیاست می‌شود که پیش از رویکرد رفتاری وجود داشته است) آن است که دارای نگرشی حقوقی، تاریخی و نهادی به سیاست است و به صورت توصیفی و موردی به مطالعه نهادهای رسمی حکومتی می‌پردازد. رویکرد رفتاری تلاش می‌کند با اقتدا به علوم تجربی به مطالعه سیاست بپردازد. در این رویکرد نگرش کمی و غیرارزشی به موضوعات سیاسی تجویز می‌شود. اما رویکرد پسارفتاری در واقع تلفیقی از دو رویکرد پیشین می‌باشد. اما پرسش اصلی این است که آیا رویکردهای سه‌گانه فوق، پارادایم هم هستند؟ در پاسخ به این پرسش نویسندگانی مانند آرنه لیپهارت آشکارا از سه پارادایم سنتی، رفتاری و پسارفتاری در روابط بین‌الملل سخن می‌گویند و تأکید می‌کنند که سنت‌گرایی پارادایم نویسندگان روابط بین‌الملل پیش از جنگ دوم جهانی بوده است. لیپهارت حتی برای این پارادایم در روابط بین‌الملل نظریه‌های توازن قوا، نظام بین‌المللی ملت-کشور، نظریه حاکمیت ملی، نظریه قدرت و منافع ملی و تفکیک سیاست خارجی از روابط بین‌الملل را به عنوان مجموعه‌ای از چارچوب‌های نظری مثال می‌زند. اما به نظر لیپهارت در دهه ۱۹۵۰ پارادایم رفتاری جای پارادایم سنتی را گرفته است؛ پارادایمی که شامل مجموعه‌ای از نظریات در روابط بین‌الملل مانند نظریه کارکردگرایی- ساختارگرایی، نظریه سیستم‌ها، نظریه بازی، نظریه همگرایی، نظریه مدل‌های رفتار عقلایی و برخورد‌های روان‌شناختی می‌گردد. از نظر لیپهارت تفاوت دو پارادایم مزبور تنها در روش و فرایند پژوهش نمی‌باشد؛ بلکه میان این دو تفاوت‌های محتوایی، اختلاف در شیوه استنباط و روش فکری- توجیهی وجود دارد



(Lijphart, 1974, p. 41-74). به همین منوال می‌توان از پارادایم پَسارفتاری نیز سخن گفت، پارادایمی که هنگام نگارش مقاله لیپهارت هنوز نضج نگرفته بود. نگارنده معتقد است می‌توان پذیرفت که رویکردهای سه‌گانه مورد بحث همگی نشان دهنده پارادایمی‌اند که رویکردهای مورد اشاره در ضمن آنها عمل می‌کنند؛ اما خود این رویکردها پارادایم به معنای مورد نظر کوهن نیستند؛ زیرا رویکرد با توجه به معنا و مؤلفه‌های برشمرده آن با تعریف پارادایم و اجزایش تفاوت دارند. از این رو سخن لیپهارت باید ناظر به این حقیقت باشد که هر یک از رویکردهای فوق بر اساس پارادایمی خاص پژوهش می‌کنند.

رویکرد با پارادایم تفاوت دارد. رویکرد در یک تعریف عام «به معنای معیار یا دیدگاهی است که دانشمند علم سیاست در هنگام مطالعه پدیده‌های سیاسی آن را برگرفته است» (Rasheed, 2014). بنا بر تعریف حاضر، هنگامی که سخن از رویکرد سنتی می‌شود، رعایت معیارها و دیدگاه‌هایی مانند پژوهش توصیفی، نگرش تاریخی یا حقوقی یا نهادی به قلمرو سیاست، برخورد تجویزی و کیفی با موضوعات مطالعاتی مورد نظر می‌باشد. در صورتی که رویکرد رفتاری در مطالعه علم سیاست بر اساس روش‌شناسی علمی، توجه به چارچوب‌های تحلیلی و اهمیت نظریه‌پردازی، بی‌طرفی ارزشی و نگاه کمی انجام می‌پذیرد. اما رویکرد پَسارفتاری تلاش می‌کند تا به صورت توأمان به واقعیات و ارزش‌ها، قانونمندی‌ها و بی‌قاعدگی‌ها در مطالعه پدیده‌های سیاسی توجه کند و با تلفیق روش کمی و کیفی به صورت انتقادی به ابعاد نظری و معطوف به دگرگونی آنها را تحلیل نماید. در صورتی که پارادایم بنا به تعریفی که پیش از این، از آن شد، عبارت از چارچوب نظری یک دیسپلین است که به صورت مشترک مورد پذیرش بخش قابل توجهی از اعضای آن دیسپلین واقع شده است.

مقایسه میان تعریف و مؤلفه‌های پارادایم با تعریف و مؤلفه‌های رویکردهای سه‌گانه نشان‌دهنده تفاوت میان پارادایم و رویکرد است؛ زیرا مؤلفه‌های هر یک از رویکردهای مزبور می‌تواند درون اجزای هر یک از پارادایم‌های متفاوت قرار بگیرند؛ برای مثال با در نظر گرفتن مؤلفه‌های رویکرد سنتی می‌توان گفت که این مؤلفه‌ها از قبیل تلفیق یا تفکیک واقعیت با ارزش‌ها در مطالعات سیاسی، برخورد تجویزی یا عینی با مشکله‌های سیاسی، توجه به قاعده‌مندی‌ها یا بی‌قاعدگی‌ها، جهت‌گیری مقایسه‌ای یا موردی، قوم‌محوری یا انسان‌محوری، جهت‌گیری توصیفی یا تحلیلی، توجه به ساختارهای رسمی یا غیررسمی و جهت‌گیری تاریخی یا غیرتاریخی همگی می‌توانند در درون الگوهای

اکتشافی و فلسفی خاصی صورت گیرند؛ با تعمیم‌های نمادین متفاوتی بیان شوند، با ارزش‌های علم‌شناختی متفاوتی ارزیابی گردند و با سرمشق‌های مختلفی بررسی گردند؛ به عبارت دیگر معیارهای رویکردی در درون و پس از گزینش معیارهای پارادایمی عمل می‌کنند. اما پرسش این است که پارادایم‌های عمده‌ای که رویکردهای مزبور در درون آنها عمل می‌کنند، کدام‌اند؟ در پاسخ به این پرسش در حال حاضر می‌توان گفت (همان‌طور که از سخن لیبهارت نیز بر می‌آید) که دست کم می‌توان از سه پارادایم در علم سیاست سخن گفت که هر یک متناظر با یکی از رویکردهای سنتی، رفتاری و پسا رفتاری است که می‌توان آنها را پارادایم ماقبل علمی، پارادایم علمی و پارادایم پسا علمی نامید. منظور از علم در این کاربرد علم تجربی است که در مورد علم سیاست در نیمه سده بیستم به صورت نظریه‌های رفتارگرایی، کارکردی- ساختاری، سیستمی، فرهنگی و ... مطرح شدند. از این‌رو تمامی نظریه‌های تاریخی، حقوقی و نهادی پیش از این دوران در پارادایم پیش‌علمی قرار می‌گیرند و سرانجام نظریه‌های تفسیری، تبارشناختی و انتقادی در پارادایم پسا علمی. بنابراین می‌توان به‌طور عمده از سه پارادایم در علم سیاست نام برد: پارادایم پیش‌علمی، پارادایم علمی و پارادایم پسا علمی. علم سیاست سابقه‌ای بسیار طولانی دارد و مطالعه نهادهای سیاسی و اجتماعی توجه بشر را از زمان‌های دور به خود مشغول کرده است؛ اما منظور از «علم» در عنوان این سه پارادایم «علم تجربی» است؛ گونه خاصی از دانش که ویژگی بارز آن تجربی دیدن و عینیت‌بخشیدن به علوم مربوط به انسان است. علم سیاست (در برهه‌ای از تاریخ خود) پس از اقتصاد، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی تلاش کرده است تا از ملاک‌های علوم تجربی برای کسب «اعتبار» استفاده کند. این پارادایم خود را در نظریه‌های سیستمی، کارکردی- ساختاری، رفتاری و بازی نشان داده است. با تسلط نگرش تجربی در علوم اجتماعی، پارادایم علمی به معیاری برای مرحله‌بندی تحولات پارادایمیک علم سیاست تبدیل شده است؛ به طوری که نظریه‌های سیاسی پیش از این پارادایم را به پارادایم پیش‌علمی و نظریه‌های پس از این مرحله از تاریخ علم سیاست را به پارادایم پسا علمی نسبت می‌دهند. از این‌رو ابتدا به بررسی پارادایم علمی پرداخته می‌شود و به دنبال آن پارادایم‌های پیش‌علمی و پسا علمی مطالعه می‌گردند.

یافتن یک «پارادایم مسلط» در علم سیاست به شکلی که کوهن آن را تعریف می‌کند دشوار است؛ در علوم انسانی به‌طور کلی نمی‌توان از پارادایم مسلط و غالب در یک جامعه علمی سخن گفت. از این منظر وضعیت عادی پارادایم‌ها در علوم انسانی شبیه «مرحله



بحران» پارادایم‌ها نزد کوهن است. به همین جهت در قلمرو علوم انسانی یا غالباً چند پارادایم جدید در کنار هم وجود دارد یا اینکه پارادایم‌های قدیمی همزمان با پارادایم جدید احیا می‌شوند. علم سیاست نیز از این قاعده مستثنی نیست. از این رو در این نوشته از سه پارادایم در علم سیاست سخن به میان آمده است: پارادایم علمی، پارادایم پیشا علمی و پارادایم پسا علمی.

الف) پارادایم علمی

نخستین پارادایمی که در اینجا مورد بررسی می‌گردد، پارادایم علمی است. بر اساس آموزه‌های کوهن مؤلفه‌های این پارادایم عبارت‌اند از: تعمیمات نمادین، الگوها، ارزش‌ها و سرمشق‌ها. تعمیم‌های نمادین نخستین مؤلفه‌ای‌اند که ویژگی‌های پارادایمیک پارادایم علمی را نشان می‌دهند. تعمیم‌های مزبور دربرگیرنده رابطه‌ای ثابت میان طبقه‌ای از پدیده‌ها با طبقه دیگری از آنها می‌باشند که به صورت «قانون فراگیر» ارائه می‌گردند؛ برای مثال بر اساس نظریه سیستمی گابریل آلموند، بین کارآمدی یک سیستم سیاسی با «زمان بازخورد خروجی‌های» (range) آن سیستم رابطه ثابتی وجود دارد. این بدان معناست که به میزان واکنش محیط پیرامون به قوانین موضوعه و عملکردهای اجرایی سیستم سیاسی در مدت کوتاه‌تری، کارآمدی آن سیستم بالاتر می‌رود. همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این فرمول رابطه‌ای معکوس میان مقوله «تعادل» با مفهوم «زمان بازخورد سیستم» وجود دارد؛ به طوری که هر چه این زمان کمتر باشد تعادل سیستم سیاسی افزایش می‌یابد و هر چه این زمان بیشتر گردد تعادل آن کاهش می‌یابد. چنین تعمیم‌هایی در پارادایم علمی الهام‌گرفته از دستاوردهای علوم تجربی جدید است که خود برخاسته از این برداشت است که هستی‌های خاص مصداقی از یک قانون عمومی تلقی می‌گردد. در پارادایم علمی میان قوانین عمومی مزبور با پیش‌بینی، رابطه‌ای ساختاری وجود دارد؛ به گونه‌ای با در دست داشتن این قوانین و گزاره‌های ناظر به علل هر واقعه خاص (مانند ثبات یک سیستم سیاسی) امکان توصیف واقعه‌ای وجود دارد که هنوز روی نداده است.

دومین مؤلفه از مؤلفه‌های پارادایمیک پارادایم علمی الگوهای پارادایمی هستند. هدف از مطالعه علمی سیاست کشف علیت‌ها یا همبستگی‌ها میان پدیده‌های سیاسی است. برای این منظور (در پارادایم علمی) تبیین علمی به روابط میان متغیرها فروکاسته می‌شود و سپس روابط علی یا میزان همبستگی میان متغیر وابسته (معلول) با یک یا چند متغیر

مستقل (علت) ارزیابی می‌شود. متغیرها می‌توانند هر چیزی باشند که ارزش‌شان قابل تغییر باشد؛ مثلاً متغیرهای مفهوم «هویت حزبی» در ایالات متحده عبارت‌اند از: جمهوری خواه، دموکرات و مستقل (باگلیونه، ۱۳۹۰، ص ۱۲۵). این متغیرها زمانی متغیر وابسته تلقی می‌شوند که بخواهیم عوامل تأثیرگذار بر جمهوری خواه شدن، دموکرات شدن یا مستقل ماندن یک شهروند امریکایی را کشف کنیم. در این صورت عواملی مانند گرایش‌های مذهبی، جنسیت، طبقه می‌توانند به عنوان متغیرهای مستقل در نظر گرفته شوند و روابط علی یا همبستگی منطقی میان این متغیرها با متغیرهای وابسته بررسی گردد. الگوهای پارادایم علمی به دو دسته از الگوها تقسیم می‌شوند: الگوهای قیاسی-قانونی و الگوهای استقرایی-آماری. الگوهای نوع نخست مبتنی بر ایده «قانون فراگیر»ند که بر اساس آن هر پدیده سیاسی را با قراردادن تحت یک قانون عام می‌توان تبیین کرد. در این نوع از الگو، تبیین‌های علمی به صورت استدلالی - قیاسی شکل می‌گیرند که مقدمات آن را یک یا چند قانون عام و یک یا چند گزاره خاص درباره شرایط و زمینه‌های وقوع یک پدیده سیاسی تشکیل می‌دهد. نتیجه این قیاس گزاره‌ای است که پدیده سیاسی مورد نظر را تبیین می‌کند. اما در الگوی استقرایی-آماری تبیین علمی بر اساس یک یا چند تعمیم آماری به علاوه یک یا چند گزاره شخصی مربوط به شرایط و زمینه‌های وقوع پدیده سیاسی مورد بحث، طی یک استدلال استقرایی، به نتیجه ختم می‌شود. بنابراین الگوهای پارادایم علمی یا قیاسی‌اند یا استقرایی.

سومین مؤلفه از مؤلفه‌های پارادایمیک پارادایم علمی «ارزش»‌هایی‌اند که بین دانشمندان متعلق به این پارادایم مشترک می‌باشند. ارزش‌های مزبور را می‌توان به شیوه‌های گوناگون دسته‌بندی کرد؛ اما کوهن آنها را به سه دسته تقسیم کرده است: ارزش‌های ناظر بر پیش‌بینی‌ها، ارزش‌های مربوط به قضاوت درباره مجموعه‌ای از نظریه‌ها و ارزش‌های دیگر (Kuhn, 1996, p. 184-185) در واقع ارزش‌های برشمرده‌ او نمونه‌هایی از ارزش‌های متعارف در پارادایم علمی هستند. ارزش‌های ناظر بر پیش‌بینی شامل ارزش‌هایی مانند دقت و کمیت‌پذیری است. در پارادایم علمی هرچه نظریه‌ای دقیق‌تر طراحی و بیان شده باشد، توانایی بالاتری برای پیش‌بینی دارد و از این‌رو ارزشمندتر تلقی می‌گردد؛ همچنین هر چه یک نظریه قابلیت کمی‌شدن داشته باشد آزمون‌پذیرتر خواهد بود و ظرفیت برتری برای پیش‌بینی خواهد داشت و در نتیجه از اعتبار بالاتری برخوردار می‌باشد؛ بنابراین در این پارادایم کمیت‌پذیری نظریه‌ها از ارزش‌های



متداول تلقی می‌گردد. اما پارادایم علمی علاوه بر ارزش‌های پیش‌بینی‌پذیری از ارزش‌های دیگری بهره می‌برد که امکان داوری در گزینش نظریه‌ها را به دانشمندان این پارادایم می‌دهد؛ برای نمونه در این پارادایم هر نظریه‌ای که بتواند صورت‌بندی بهتری از مشکله‌ها و حلشان ارائه دهد، دارای اعتبار و ارزش بیشتری است. همچنین هرچه نظریه‌ها به صورت ساده‌تری ساخت‌بندی شوند، دارای همسازی درونی باشند و از مقبولیت بیشتری برخوردار باشند و با نظریه‌های مرسوم سازگارتر باشند، نظریه‌های معتبرتر و مطلوب‌تری تلقی می‌شوند. علاوه بر اینها، نظریه‌های علمی بر اساس این پارادایم هر چه به لحاظ اجتماعی مفیدتر باشند از ارزش بالاتری برخوردار خواهند بود. بنابراین ارزش‌های عمده در پارادایم علمی شامل ارزش‌هایی مانند دقت، کمیت‌پذیری، سادگی، همسازی درونی، مقبولیت، سازگاری و کارایی اجتماعی هستند.

آخرین مؤلفه از مؤلفه‌های پارادایم علمی «سرمشق»‌ها هستند. سرمشق‌ها (آن‌طور که کوهن آنها را تعریف می‌کند) دشواره- راه حل‌هایی هستند که برای دانشمندان یک دیسپلین خاص آشنا هستند و بر اساس آن دانشمندان مزبور می‌دانند که با چه نوع مشکله‌ای مواجه‌اند و چگونه می‌توانند آن را حل کنند. اما این دشواره- راه حل علاوه بر کارکرد آموزشی که برای تربیت متخصصان یک دیسپلین خاص می‌تواند داشته باشد، می‌تواند نوع مواجهه با دشواره‌های دیگر و روش حل آنها را نیز به دانشمندان آن دیسپلین ارائه دهد. به این ترتیب «سرمشق‌ها» بمانند مثالی مشترک برای مواجهه و حل یک دشواره جدید عمل می‌کند و از این رو به مثابه سرمشقی برای حل دشواره جدید به کار می‌رود. شاید توجه برخی از مترجمان به این مؤلفه پارادایم باشد که «سرمشق» را ترجمه مفهوم «پارادایم» دانسته‌اند؛ برای مثال در علم سیاست، شیوه مواجهه با دشواره و راه حل به کاررفته در نظریه سیستمی دیوید ایستون (در مطالعه نظام‌های سیاسی) تبدیل به سرمشقی برای مطالعه دشواره‌های دیگری شده است. لاسلو، لیواین و میلسام از این سرمشق برای حل دشواره‌های گذار به جامعه پسا صنعتی استفاده کرده‌اند (*Laszlo & Levine & Milsum, 1974, p. 79-92*). هربرت اسپرو آن را برای تدوین طرح جامعی جهت مطالعه سیاست مقایسه‌ای به کار برده است (*Spiro, 1922, p. 577-595*). آلموند و پاول از آن برای مطالعه فرهنگ سیاسی بهره بردند (*Almond and Powell, 1967, p. 50-72*) آلموند همچنین از آن برای مطالعه توسعه سیاسی استفاده کرد (*Almond, 1965, p. 183-214*). به این ترتیب سرمشق‌ها مؤلفه دیگری از مؤلفه‌های پارادایمی به شمار می‌روند. در پارادایم علمی یکی از رایج‌ترین سرمشق‌ها،

نظریه سیستمی است که برای مطالعه سیستم سیاسی، گذار به دوره پسا صنعتی، مطالعه سیاست مقایسه‌ای، فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی به کار رفته است.

ب) پارادایم پیشاعلمی

دومین پارادایم مورد بررسی در این نوشتار پارادایم پیشاعلمی است. نامگذاری این پارادایم (و همچنین پارادایم پسا علم) کاملاً مستقیم به پارادایم علمی وابسته است؛ به این معنا که دو پارادایم پیشاعلمی و پسا علم هر دو در غیریت با پارادایم علمی قرار دارند و پس از آن صورتبندی شده‌اند. متفکران و نویسندگان علم سیاست (همان‌طور که درباره روش‌شناسی این دانش خواهد آمد) تا مدت‌ها ضرورتی برای بیان عناصر پارادایمیک رشته مورد مطالعه خود نمی‌دیدند؛ از این رو پارادایم حاضر در این نوشته پس از پارادایم علمی جای داده شده است. در واقع پس از پیدایش رهیافت رفتاری در علم سیاست مطالعات انجام شده به وسیله این رهیافت‌ها عنوان «علمی» به خود گرفتند؛ از این رو مفهوم «پارادایم پیشاعلمی» برای اشاره به پارادایم مطالعات پیشین در سیاست پیشنهاد می‌شود. با ملاحظه تاریخ علم سیاست مشاهده می‌شود که دانشمندان زیادی متعلق به پارادایم پیشاعلمی‌اند؛ به طوری که از گروتیوس، افلاطون و ارسطو گرفته تا ماکیاولی، هابز، لاک، روسو، کانت، ریمون آرون، استانلی هافمن، رینولد نیبر، هانس مورگنتا، جورج شوارتزبرگر و کنت والتز در این پارادایم جای می‌گیرند. در واقع به لحاظ تاریخی پارادایم علمی در علم سیاست محصول اواسط سده بیست میلادی است و پیدایش آن به اواخر دهه ۱۹۴۰ و دهه ۱۹۵۰ میلادی باز می‌گردد و از این جهت متاخر از علم جامعه‌شناسی است که از دهه ۱۹۲۰ میلادی وارد پارادایم علمی شد. از این رو تمامی نظریات علم سیاست پیش از این تاریخ متعلق به پارادایم پیشاعلمی است. به این ترتیب پارادایم پیشاعلمی پارادایم بسیار گسترده‌ای در علم سیاست است که سابقه بس طولانی در تاریخ این علم دارد؛ اما دانشمندان متعلق به این پارادایم به هویت اجزا و مؤلفه‌های چهارگانه آن کمتر توجه کرده‌اند. یکی از عمده‌ترین دلایل این امر آن است که دانشمندان مذکور مؤلفه‌های مزبور را اموری بدیهی انگاشته‌اند. رودس در این زمینه می‌گوید: «نیاکان ما در علوم سیاسی به مسئله روش‌شناسی توجهی نداشتند؛ همچنین بحث در مورد چگونگی علم سیاست به‌عنوان بحثی خارج از موضوع این رشته تلقی شده و از این رو مورد توجه نبود» (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ص ۸۳). رودس در بخش انتهایی سخن خود ادعا می‌کند که مطالعات درجه دوم درباره سیاست در گذشته نه چندان دور در برنامه تحقیقاتی پژوهشگران علم



سیاست قرار نداشته است و اصولاً این نوع از مطالعات انگاره‌های پژوهش‌های سیاسی در نظر گرفته می‌شدند. به همین دلیل است که نامگذاری و هویت‌یابی این پارادایم (پیشاعلمی) به شیوه تقابل‌سازی با پارادایم علمی انجام گرفته است.

پارادایم پیشاعلمی سه ویژگی اصلی دارد: نگرش تاریخی، برخورد قانونی و برخورد نهادی. در این پارادایم تاریخ امروز سیاست دیروز انگاشته می‌شود و بنابراین رویدادهای سیاسی و بین‌المللی در تاریخ پیگیری می‌شوند؛ از این رو دانشمندان متعلق به این پارادایم می‌کوشند با ثبت تمامی جزئیات و اطلاعات و بیان زمان و مکان وقایع بدون انتخاب میان این داده‌ها به مطالعه سیاست بپردازند؛ همچنین در این پارادایم مطالعه قانون و نظام‌های حقوقی در سیاست و روابط بین‌الملل راه مطالعه پدیده‌های سیاسی انگاشته می‌شود. بر این اساس فرض می‌شود که با مطالعه قانون اساسی، حکومت، حاکمیت، مشروعیت قانونی و قراردادهای بین‌المللی و نظام قانونی بین‌المللی می‌توان زندگی سیاسی را مطالعه کرد. علاوه بر این، پژوهش درباره قوه مقننه، مجریه، احزاب، سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از مهم‌ترین موضوعات مطالعاتی در این پارادایم‌اند. به این ترتیب موضوعاتی مانند جنگ و صلح، نظام بین‌الملل، امپریالیسم و رژیم‌های سیاسی بر اساس سه ویژگی فوق بررسی می‌شوند. نظریه هنجاری و رهیافت نهادی دو نظریه مهم در این پارادایم‌اند که از دهه ۱۹۷۰ در امریکای شمالی و بریتانیا احیا شده‌اند و به صورت فایده‌گرایی، لیبرالیسم اخلاقی، اجتماع‌گرایی و نهادگرایی عرضه شده‌اند. مدعای نگارنده این است که هویت و اجزای پارادایمیک این پارادایم پس از پارادایم علمی ساخته شده و به صورت فقدان ویژگی‌های پارادایمیک علمی صورت‌بندی شده است. بنابراین بر اساس آموزه‌های کوهن عناصر پارادایمیک این پارادایم در چهار مؤلفه بررسی می‌شود: خاص‌گرایی موضوعی، الگوها، ارزش‌ها و سرمشق‌ها.

نخستین مؤلفه در این پارادایم خاص‌گرایی موضوعی است. مایکل اوکشات معتقد است درباره چگونگی انجام مطالعات سیاسی در رهیافت نهادی نوعی سکوت عمومی وجود دارد (Oakeshott, 1967, p. 302). این سکوت نه تنها در رهیافت نهادی بلکه در تمامی نظریه‌های متعلق به پارادایم پیشاعلمی نیز وجود دارد. اما با وجود این امر رودس سه ویژگی روشی برای نظریه نهادگرایی کلاسیک بر می‌شمارد که نخستین آنها با چگونگی خاص‌گرایی موضوعی در پارادایم پیشاعلمی ارتباط دارد. رودس نخستین ویژگی روش‌شناختی رهیافت نهادی را «توصیفی-استقرایی» بودن آن می‌داند و در توضیح آن

می‌نویسد: «رهیافت توصیفی که به "تاریخ معاصر" نیز معروف است، از تکنیک‌های تاریخدانان استفاده می‌کند و به اکتشاف حوادث، اعصار، مردم و نهادهای مشخص می‌پردازد» (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ص ۸۵-۸۶). او توضیح می‌دهد که در رهیافت توصیفی، تبیین پدیده‌های سیاسی معاصر با توجه به گذشته انجام می‌پذیرد و تأکید بر تبیین و فهم قوانین و نه ایجاد آنها می‌باشد. به این ترتیب در پارادایم پیشاعلمی تمایز چندانی میان علم سیاست و تاریخ وجود ندارد و پدیده‌های سیاسی به صورت پدیده‌هایی خاص با ذکر تمامی جزئیات (آن‌گونه که شیوه مطالعه تاریخ است) مطالعه می‌شود. در این پارادایم شکل‌گیری پدیده‌های معاصر با یاری از جزئیات با دیدی تاریخی انجام می‌پذیرد و از این رو مؤلفه‌ای به نام تعمیم نمادین (آن‌گونه که در پارادایم علمی مشاهده می‌شود) وجود ندارد. بنابراین نخستین مؤلفه پارادایم پیشاعلمی تعمیم نمادین نمی‌باشد بلکه خاص‌گرایی موضوعی است.

دومین مؤلفه از مؤلفه‌های پارادایمی در نزد کوهن الگوهای پارادایمی است. بررسی متون سیاسی نوشته‌شده در این پارادایم نشان می‌دهد که نویسندگان آنها تحت تأثیر شرایط محیطی خود قرار داشتند و با نگاهی عینی و کاربردی به شیوه استقرایی به مشاهده وضعیت سیاسی اطراف خود می‌پرداختند؛ برای مثال مجادلات داخلی و جنگ با دول دیگر را که یکی از دلمشغولی‌های عمومی در میان نویسندگان این پارادایم است، در نظر می‌گیریم. مشاهده کشمکش‌های بلندمدت داخلی و جنگ‌های طولانی با دولت‌های دیگر پرسش از علل پیدایش آنها، چگونگی مدیریت‌شان و عادلانه‌بودن و مشروعیت آنها را مطرح می‌کند. متفکری مانند توماس هابز نظریه دولت مطلقه و حقوق طبیعی مدرن خود را مطرح می‌کند و الگویی را برای ممانعت از نزاع داخلی مطرح می‌نماید. بر اساس الگوی هابز راه جلوگیری از کشمکش داخلی استقرار یک قدرت مطلق قاهر است که با سرکوب هر نوع نزاع داخلی امنیت را برای ساکنان کشور فراهم آورد؛ بنابراین الگوی هابز برای ممانعت از نزاع داخلی استقرار یک قدرت مطلق است (پلوم، ۱۳۷۳، ص ۵۳۱-۵۴۹).

سومین مؤلفه پارادایم پیشاعلمی ارزش‌های مشترک و رایج میان دانشمندان و متخصصان آن پارادایم است. به‌طور کلی می‌توان از سه ارزش عمومی و مشترک در این پارادایم سخن گفت: خاص‌گرایی موضوعی، هنجاری‌بودن و عملی‌بودن. خاص‌گرایی موضوعی به معنای توجه به شرایط محیطی، بسترهای زمانی و ساختارها در امر مطالعه پدیده‌های سیاسی است. دومین ارزش رایج در پارادایم پیشاعلمی هنجاری‌بودن مطالعات



سیاسی در آن است. در پارادایم پیشاعلمی پژوهش‌های سیاسی صبغه‌ای آرمان‌خواهانه دارند. منظور از عملی‌بودن علم سیاست در پارادایم پیشاعلمی آن است که این علم مربوط به رهبری جامعه است و از این‌رو با مقولاتی مانند حق و ناحق و درست و نادرست سروکار دارد و بنابراین نمی‌تواند هنگام مواجهه با این مقولات نسبت به آنها بی‌طرف باشد. باید تأکید کرد که اگر پارادایم علمی «علوم کاربردی» را به فلسفه علم معرفی می‌کند، در مقابل پارادایم پیشاعلمی «علم عملی» را مطرح می‌کند. تفاوت میان علم کاربردی و علم عملی در این است که علم کاربردی دانشی است که به یاری آن می‌توان به هر هدفی که مقصود باشد دست یافت، اما این نوع از علم دیگر درباره تشخیص حق یا درست‌بودن یا ناحق یا نادرست بودن آن هدف ناتوان است (اشتروس، ۱۳۷۳، ص ۲۰)؛ درحالی‌که برای علم عملی فرق می‌کند که در خدمت کدام هدف باشد. عملی‌بودن علم سیاست در پارادایم پیشاعلمی به این معناست. بنابراین پارادایم پیشاعلمی سه ارزش خاص‌گرایی موضوعی، هنجاری‌بودن و عملی‌بودن را در میان متخصصان متعلق به خود ترویج می‌کند.

چهارمین مؤلفه از مؤلفه‌های پارادایمیک پارادایم پیشاعلمی سرمشق‌هایی‌اند که این پارادایم برای مطالعه پدیده‌های سیاسی در اختیار متخصصان و نویسندگان قرار می‌دهد؛ مثلاً می‌توان از الگوی دولت مطلقه/امنیت‌هاز نام برد که ویلیام رایگر از آن به عنوان سرمشقی برای مطالعه «تعالد اجتماعی» بهره می‌برد. او الگویی برای تعادل اجتماعی پیشنهاد می‌کند و توضیح می‌دهد که این الگو به خودی خود برهم‌زننده تعادل است؛ زیرا طبیعت آن به‌گونه‌ای است که به تصمیم‌سازی منتهی می‌شود که خود برهم‌زننده تعادل است. درواقع الگوی رایگر توصیفی از سیاست است که در وضعیتی شبیه وضعیت طبیعی‌هاز عمل می‌کند. به این ترتیب الگوی رایگر با سرمشق گرفتن از نظریه وضعیت طبیعی‌هاز وضعیت کشمکش‌زایی را ترسیم کرده است که طرف‌های درگیر در آن با بهره‌گیری از روش‌های کارآمد در پی اهداف خود هستند.

پارادایم پیشاعلمی مانند پارادایم علمی می‌تواند سرمشق‌هایی از نظریاتش برای پژوهش‌های دیگر علم سیاست ارائه دهد؛ اما باید توجه داشت سرشت سرمشق‌های این دو پارادایم از یک نوع نیست. همان‌طور که پیش از این گفته شد نویسندگان و متخصصان متعلق به این پارادایم رهیافتی توصیفی در پدیده‌های سیاسی دارند و از این‌رو شرایط مکانی، بستر زمانی و ساختارهای سیاسی این پدیده‌ها تأثیر عمیقی در شکل‌گیری مفاهیم، اصول و اندیشه‌هایشان دارد. الگوهای پارادایم پیشاعلمی الگوهایی غیرگزینشی از

داده‌های تاریخی، قانونی و نهادی هستند. سرمشق‌های پارادایم پیش‌اعلمی به اقتضای خاص‌گرایی موضوعی، الگوهای جزئی و ارزش‌های محلی، سرمشق‌هایی موردی هستند که برای استفاده در مطالعه پدیده‌های سیاسی دیگر مقید به داده‌های زمانی، مکانی، قانونی و ساختاری پدیده مورد مطالعه می‌گردند؛ از این رو دامنه کاربردی این سرمشق‌ها محدود است و نمی‌توانند بمانند سرمشق‌های پارادایم علمی شامل دامنه وسیعی از مطالعات سیاسی گردند.

پ) پارادایم پسا‌علمی

آخرین پارادایمی که در این نوشته به بررسی آن پرداخته می‌شود، پارادایم پسا‌علمی است. نامگذاری این پارادایم نیز (مانند پارادایم پیشین) به ملاحظه پارادایم علمی انجام شده است. در واقع این پارادایم از آن جهت پسا‌علمی نامیده شده است که صورت‌بندی آن با ملاحظه نتایج پارادایم علمی، ظهور نارسایی‌های آن در قلمرو علم سیاست و تجدید نظر در بنیادهایش به دست آمده است. پارادایم پسا‌علمی محصول گفتگوی دو پارادایم پیشین می‌باشد؛ از این رو ویژگی‌های پارادایمیک هر دو پارادایم سابق را با هم دارد. دیوید ایستون ویژگی‌های پنج‌گانه این پارادایم را با ملاحظه رهیافت پسا‌رفتاری بدین شکل بیان می‌کند: نخست تقدم مسائل ماهوی بر فنون و مسائل فوری جامعه؛ دوم توجه به واقعیات زمان‌های بحرانی و طرد دیدگاه انتزاعی؛ سوم نفی ارزش‌گذاری بی‌طرفی و پذیرش توأمان بودن واقعیت و ارزش؛ چهارم مسئولیت روشنفکران و دانشمندان علوم سیاسی در قبال جامعه و پنجم مشارکت روشنفکران و دانشمندان در کشمکش‌های روزمره و سیاسی کردن نهادهای آموزشی و حرفه‌ها (Eston, 1969, p. 1051-1061). به این ترتیب تمامی مکاتب موجود در این پارادایم، در اصول پنج‌گانه فوق مشترک‌اند. نظریات، رهیافت‌ها و مکاتب سیاسی که در پارادایم پسا‌علمی جای می‌گیرند متنوع هستند؛ برای مثال رونالد چیلکوت معتقد است در پارادایم پسا‌علمی به‌طور عمومی پنج مکتب وجود دارد که عبارت‌اند از: کثرت‌گرایی، ابزارپنداری، ساخت‌گرایی، مکتب انتقادی و دولت‌سالاری و کشمکش طبقاتی (چیلکوت، ۱۳۷۷، ص ۵۲۳). گرچه این مکاتب همگی در یک پارادایم قرار می‌گیرند، ریشه در سنت‌های فکری خاصی دارند: کثرت‌گرایی به ایالات متحده، ابزارپنداری (که به مطالعه ساختار قدرت در جوامع محلی می‌پردازد) به آمریکا و انگلستان، ساخت‌گرایی به محافل منتقد فرانسوی، مکتب انتقادی به بخشی از متفکران آلمانی تعلق دارد و مکتب دولت‌سالاری و مبارزه طبقاتی در واقع تلاشی برای تلفیق مکاتب و نیل به مکتبی والاتر



می‌باشد (چیلکوت، ۱۳۷۷، ص ۵۲۴). به رغم دسته‌بندی پنج‌گانه چیلکوت، محمدرضا تاجیک از هفت رهیافت، نظریه و روش در پارادایم پساعلمی سخن می‌گوید که عبارت‌اند از: پسارفتارگرایی، پساساخت‌گرایی، پسامدرنیسم، پسامارکسیسم، مطالعات فرهنگی، نشانه‌شناسی و تحلیل گفتمان (تاجیک، ۱۳۸۹، ص ۶-۵). در مقام مقایسه این دو دسته‌بندی باید گفت که دسته‌بندی چیلکوت مربوط به آغاز دوره پیدایش پارادایم پساعلمی است و قلمروهای کلاسیک علم سیاست را در برمی‌گیرد. و دسته‌بندی تاجیک به طبقه‌بندی درون پارادایمی در دوره تثبیت این پارادایم اشاره می‌کند؛ دوره‌ای که دامنه علم سیاست از قلمروهای کلاسیک خود خارج شده است. از سوی دیگر این تفاوت نشان‌دهنده آن است که پارادایم پساعلمی شامل مجموعه نظریات و رهیافت‌هایی است که در نقد پارادایم علمی شکل گرفته‌اند.

اجزای پارادایمی پارادایم پساعلمی عبارت‌اند از: تعمیم‌های تکوینی، الگوهای مرحله‌ای، ارزش‌های زبانی و سرمشق‌های مشروط. نخستین مؤلفه از مؤلفه‌های پارادایمیک پارادایم پساعلمی «تعمیم‌های تکوینی» است. تعمیم‌های تکوینی تعمیم‌هایی‌اند که دامنه عمومیت آنها محدود به شرایط زمانی- مکانی می‌باشد. در واقع عمومیت تکوینی در حد وسط میان تعمیم‌های قانونی پارادایم علمی و خاص‌گرایی موضوعی پارادایم پیشاعلمی قرار می‌گیرد. تعمیم تکوینی برگرفته از ایده‌ای است که معتقد است ماهیت پدیده‌های سیاسی و اجتماعی با تاریخ آنها پیوند دارد. این ایده که به‌نوعی تاریخی‌گری است، خاستگاه پیدایش تبیین‌هایی است که بریان فی آنها را «تبیین‌های تکوینی» می‌نامد (فی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۸). در تبیین‌هایی از این دست، هر پدیده سیاسی به منزله آخرین حلقه از زنجیره‌ای از پدیده‌ها به شمار می‌آید که موجب پیدایش آن پدیده سیاسی شده‌اند. به این ترتیب تبیین تکوینی تبیینی است که طی آن مراحل توضیح داده می‌شود که یک پدیده سیاسی طی آن مراحل، آن پدیده می‌گردد؛ برای مثال اگر پدیده «انقلاب اسلامی» تبیین تکوینی شود در آن صورت گفته می‌شود که انقلاب اسلامی محصول فرایندی است که در آن «انقلاب سفید» رژیم شاهنشاهی منجر به بیانیه حضرت امام خمینی علیه السلام در سال ۱۳۴۲ شد و این بیانیه به حادثه دستگیری ایشان و تبعید به ترکیه منتهی گشت. تبعید به ترکیه و سپس عراق علاوه بر ارائه ایدئولوژی انقلابی، موقعیت رهبری سیاسی- مذهبی حضرت امام را مستحکم‌تر کرد و خود موجب مهاجرت ایشان به فرانسه شد. اقامت در فرانسه ابزارهای رسانه‌ای و ارتباطی لازم جهت

سازماندهی و رهبری یک انقلاب سیاسی را فراهم آورد و نتیجه این رهبری، پیروزی انقلاب اسلامی گشت. بنا بر مثال فوق مشاهده می‌شود که حوادثی مانند انقلاب سفید، واکنش حضرت امام علیه السلام، تبعید، تدوین ایدئولوژی سیاسی - مذهبی و مهاجرت به صورتی زمانمند در یک روند خاص تاریخی قرار می‌گیرند و وقوع انقلاب اسلامی را تبیین می‌کنند.

تعمیم تکوینی در تبیین‌های تاریخی به معنای بیان قوانین علمی برای پدیده‌های سیاسی است که از فرایندهای تاریخی همسانی برخوردارند؛ بنابراین تبیین انقلاب اسلامی می‌تواند علاوه بر انقلاب اسلامی ایران در مورد انقلاب‌هایی به کار رود که از شرایط تاریخی و سیاسی مشابهی با جامعه ایران در نیمه دوم قرن بیستم برخوردار باشند. در واقع تعمیم قواعد انقلاب در این نوع از تعمیم‌ها نه مانند تعمیم‌های قانونی (که در پارادایم علمی به کار می‌رود) به‌طور کامل برای تبیین هر نوع انقلابی کاربرد دارد و نه مانند خاص‌گرایی موضوعی است (که در پارادایم پیش‌علمی معمول است) که تنها برای تبیین انقلاب ایران قابلیت استفاده را داشته باشد. شاید بتوان از قواعد متخذ از انقلاب اسلامی برای تحولات انقلابی و جنبش‌های اجتماعی کشورهای منطقه مسلمان‌نشین غرب آسیا (که از مشابهت‌های تاریخی، فرهنگی، ساختاری، دینی - مذهبی و جغرافیایی برخوردارند) استفاده کرد. بنابراین تعمیم‌های تکوینی تعمیماتی هستند که عمومیت در آنها مقید به شرایط تاریخی است.

دومین مؤلفه از مؤلفه‌های پارادایمیک پارادایم پس‌علمی «الگوهای مرحله‌ای» است. الگوهای پارادایمیک این پارادایم در هماهنگی با تعمیم‌های تکوینی آن قرار دارند و از این رو روابطی که در این الگوها میان پدیده‌های مختلف برقرار می‌کنند روابطی مشروط است؛ برای مثال می‌توان از مکتب انتقادی به نظریه «سرمایه‌داری متأخر» هابرماس و تأثیر آن در ایجاد بحران‌های معاصر توجه کرد. بر اساس تحلیل هابرماس، افزایش نقش سازماندهی دولتی در کلیت نظام اجتماعی موجب می‌شود که سرمایه در شرکت‌های چند ملیتی تمرکز یابد و کنترل بر بازار گسترش پیدا کند. این امر که موجب کاهش عرصه زندگی خصوصی می‌گردد، به کاهش نقش بازار به عنوان سازوکار توزیع منابع منجر می‌گردد. از سوی دیگر کاربرد روزافزون علم و فن‌آوری در فرایند تولید موجب پیدایش تغییراتی در روند کار می‌گردد و میزان سوددهی و سرمایه‌گذاری بنگاه‌های اقتصادی بزرگ و نفوذ حکومت را افزایش می‌دهد. تحولات اخیر در سه نظام سیاسی، اقتصادی و



اجتماعی- فرهنگی موجب پیدایش بحران‌های اقتصادی، عقلانیت، مشروعیت و انگیزش می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۳، ص ۲۱۵-۲۱۶).

سومین مؤلفه از مؤلفه‌های پارادایمیک پارادایم پساعلمی «ارزش‌های زبانی» است که در میان متخصصان و دانشمندان این پارادایم رایج است. اصولاً این پارادایم با ارزش‌هایی شناخته شده است که در نقد و تقابل با ارزش‌های پارادایم علمی تعریف شده‌اند. بنابراین ارزش‌هایی مانند پیش‌بینی‌ناپذیری، عدم قطعیت، بی‌نظمی، فاجعه، مغالطه و معناشکنی از جمله ارزش‌های مشترک و عمومی این پارادایم هستند؛ از این رو تأکید بر ارزش‌های علمی مربوط به نظریه‌پردازی با تمرکز بر ارزش‌های فوق‌غیرموجه است و به این ترتیب «علم» تنها به نامی برای یک بخش از دانسته‌ها، گفتمانی در میان گفتمان‌ها و یک بازی زبانی در میان بازی‌های زبانی دیگر تبدیل می‌شود. به این ترتیب نظریه‌پردازی در این پارادایم روندی نامستمر، فاجعه‌بار، اصلاح‌ناپذیر و ناسازواره خواهد بود و به جای ارزش «حقیقت»، مسئله «عملی‌بودن» و «اقناع‌کردن» مطرح خواهد شد (تاجیک، ۱۳۸۹، ص ۱۳). به گفته لیوتار با تغییر مفهوم دورکیمی، پارسنزی و مارکسیستی جامعه به دلیل کامپیوتریزه‌شدن آن، ماهیت علم دستخوش دگرگونی بنیادی شده است و از این رو علوم و فن‌آوری‌های جدید با «زبان» و ارزش‌های مربوط به آن سروکار پیدا کرده‌اند (Lyotard, 1988, p. 61-62)؛ از این رو علم سیاست بر ساخته در پارادایم پساعلمی نیز متأثر از ارزش‌های مندرج در نظریات زبان‌شناسی، واژه‌شناسی، سیبرنتیک، نظریه‌های تازه جبر و انفورماتیک و زبان‌های کامپیوتری شده است؛ ارزش‌هایی که در تقابل و نقد ارزش‌های پارادایم علمی مطرح شده‌اند. این سخن در واقع بیان دوباره آموزه بسیار مشهور پل فیرابند است که ویژگی زیست‌گاه انسان زمان حاضر را نوعی «آنارشسیسم نظری» معرفی می‌کند. پارادایم پساعلمی جایی است که روایت‌های خرد و متعدد، عقلانیت‌های متکثر و قرائت‌های مختلف در کنار هم قرار گرفته‌اند که هر یک از آنها بر اساس ارزش‌های پارادایمیک مختلف متخصصان و دانشمندان عضو خود را در مسیر پژوهش‌های سیاسی رهبری می‌کنند. گرچه بررسی تک تک این ارزش‌ها خارج از هدف این نوشتار می‌باشد که شناسایی فهرست‌وار عناصر پارادایمیک پارادایم پساعلمی است؛ اما در مجموع می‌توان این پارادایم را حاوی نفی ارزش‌های عام و مطلق دانست؛ ارزش‌هایی مانند پیش‌بینی‌ناپذیری، قیاس‌ناپذیری، تعمیم‌ناپذیری، تصمیم‌ناپذیری، تعلیل‌ناپذیری، قطعیت‌ناپذیری، کلیت‌ناپذیری، عمومیت‌ناپذیری، تمامیت‌ناپذیری، اجماع‌ناپذیری، تصلب‌ناپذیری،

بنیان‌ناپذیری و ... به صورت مطلقشان نفی می‌گردند (تاجیک، ۱۳۱۹، ص ۲۱۹). بنابراین پذیرش مقید و مشروط این ارزش‌ها به ویژگی‌های اصلی علم سیاست در این پارادایم نیز تبدیل شده‌اند. بر اساس این ارزش‌ها، نظریه‌های سیاسی پساعلمی ساخته‌هایی متافیزیکی و تاریخی‌اند که نمی‌توانند خودسرانه به ارزیابی واقعیت بپردازند. نظریه‌های پساعلمی سیاست به کمک منطق و استدلالی که معقول خوانده می‌شوند و به یاری عقل، تجربه و توصیف اقناع‌گر معتبر شناخته می‌شوند. از این رو ارزشی به نام «انباشتی‌بودن» علم در پارادایم علمی جای خود را به ارزش «پیشرفت تدریجی» در این پارادایم می‌دهد. در پارادایم پساعلمی نقش نظریه سیاسی فراتر رفتن از مرزهای فردیت است تا شیوه‌های تعیین‌بخش ذهنیت از سوی جهان اجتماعی ارزیابی شود. به این ترتیب نظریه سیاسی ابزارهای نقد اجتماعی و تغییر، نمایش سرچشمه‌های ناشادی آدمی و یاری برای نیل به آزادی انسان ارائه می‌دهد؛ به‌طور خلاصه زیست‌معقول در جهان نمی‌تواند با اجتناب از نظریه امکان‌پذیر باشد (همان، ص ۲۹۱-۲۹۲).

آخرین مؤلفه از مؤلفه‌های پارادایمیک پارادایم پساعلمی «سرمشق»‌هایی‌اند که در نظریه‌های این پارادایم برای مطالعات سیاسی وجود دارد. با توجه به مؤلفه‌های پارادایمیک این پارادایم (سرشت تاریخ‌مندی تعمیم‌های تکوینی، الگوهای زمانی- مکانی و ارزش‌های پساعلمی) نظریه‌های پارادایم پساعلمی سرمشق‌های مقید و مشروطی برای مطالعات سیاسی فراهم می‌کنند. به لحاظ منطقی می‌توان این امر را بدین‌گونه تبیین کرد که فرض سرمشق‌بودن یک نظریه سیاسی برای تبیین یک پدیده سیاسی در پارادایم پساعلمی آن است که در نظریه سیاسی مزبور بین دو دسته از متغیرهای مستقل و وابسته روابط کارکردی ثابتی وجود داشته باشد که این روابط عیناً در تبیین پدیده سیاسی مورد مطالعه نیز برقرار باشد؛ برای مثال در نظریه بحران‌های سرمایه‌داری متأخر هابرماس (که پیش از این بیان شد) فرض بر آن است که میان بحران‌های چهارگانه اقتصادی، عقلانیت، مشروعیت و انگیزش (به عنوان متغیرهای وابسته) با پیدایش دولت رفاه با ویژگی افزایش سازماندهی دولتی (به عنوان متغیر مستقل) در سرمایه‌داری پیشرفته نیمه دوم قرن بیستم رابطه‌ای علی و مشروط وجود دارد. منظور از رابطه مشروط در اینجا آن است که پیدایش دولت رفاه شرط لازم یا شرط کافی برای پیدایش بحران‌های چهارگانه مزبور تلقی می‌گردد. حال اگر این رابطه علی و مشروط سرمشقی برای مطالعه بحران‌های جوامع خاورمیانه باشد (به‌طوری که بحران‌های اقتصادی، مشروعیتی، عقلانیتی و انگیزشی این



جوامع نتیجه وجود دولت‌های بزرگ و سازمان عریض و طویل دولتی آنها تحلیل شود)، نظریه هابرماس حاوی سرمشق‌هایی برای مطالعه بحران‌های خاورمیانه خواهد بود. پذیرش سرمشق بودن نظریه دولت رفاهی غربی برای دولت‌های خاورمیانه تنها به دو شیوه امکان پذیر خواهد بود که هر دو آنها با ویژگی‌های پارادایمیک پارادایم پساعلمی اصطکاک می‌یابند: شیوه نخست آنکه به طور تلویحی وجود قواعدی عمومی پذیرفته شود که بر اساس آنها رابطه کارکردی ثابتی میان یک طبقه از رودیدادها (تحولات جوامع پیشرفته سرمایه‌داری غرب) با طبقه دیگری از آنها (تحولات جوامع خاورمیانه) فرض گرفته شود و شیوه دوم آن است که به نحو شهودی فرض شود چنین رابطه ثابتی وجود دارد. اما همان‌طور که آشکار است، هر دو شیوه فوق با ویژگی‌های پارادایمیک پارادایم پساعلمی ناسازگاری می‌یابند؛ زیرا وجود قواعد عامی که در شیوه نخست فرض می‌شوند، دارای ویژگی‌هایی‌اند که با سرشت تعمیم‌های تکوینی، الگوهای تاریخ‌مند و ارزش‌های این پارادایم همخوانی ندارند و اصولاً بر اساس آموزه‌های آن نمی‌توانند وجود داشته باشند؛ اما پذیرش چنین قواعد عامی به نحو شهودی که در شیوه دوم مطرح شد، علاوه بر مشکل فوق ظرفیت سرمشق بودن نظریه‌های پارادایم پساعلمی را به شدت کاهش می‌دهد و از اعتبار آنها می‌کاهد. بنابراین سرمشق‌هایی که در این پارادایم از نظریه‌های سیاسی گرفته می‌شود، به شدت مقید به شرایط زمانی- مکانی و محدودیت‌های موضوعی هستند؛ مثلاً سرمشق‌های نظریه دولت رفاه هابرماس برای تبیین جنبش‌های اجتماعی اخیر کشورهای خاورمیانه و تحولات پس از آن تنها پس از ملاحظه تفاوت‌های دولت و سازمان‌های آن، ساخت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی، ماهیت فرهنگی و جایگاه تاریخی کشورهای پیشرفته با کشورهای خاورمیانه امکان‌پذیر است؛ اختلافاتی که پس از لحاظ آنها ظرفیت محدودی برای سرمشق بودن جوامع صنعتی برای جوامع خاورمیانه ارائه می‌کند. بنابراین پارادایم پساعلمی امکان سرمشق‌های مطالعاتی را برای پژوهش‌های سیاسی منتفی نمی‌داند؛ اما با توجه به سرشت تعمیم‌هایی که در این پارادایم انجام می‌پذیرد و الگوهای تاریخ‌مندی که ارائه می‌دهد و ارزش‌های زمانی- تاریخی و محدودی که پشتیبانی می‌کند، این سرمشق‌ها با ملاحظه ویژگی‌های زمانی- مکانی و موضوعی هر پدیده سیاسی کاربرد می‌یابند. بنابراین برای مثال بررسی بحران‌های مشروعیت نظام‌های خاورمیانه کنونی با سرمشق‌های دولت‌های رفاهی نیمه دوم قرن بیستم اروپایی گرچه امکان‌پذیر است، مقید و مشروط به متغیرهای زمانی- مکانی و موضوعی بسیاری است که

توجه به آنها از نظر پارادایم پساعلمی بسیار ضروری است. خلاصه آنکه در پارادایم پساعلمی تعمیم‌های تکوینی، الگوهای علی و همبستگی تاریخی، ارزش‌های مقید به زمان-مکان و سرمشق‌هایی ترمیم‌شده به ملاحظات ارادی و تاریخی دیده می‌شوند.

نتیجه

مدعای مقاله حاضر آن است که علم سیاست پارادایم به معنای کوهنی آن دارد. این مدعا در برابر ادعای دسته دیگری از متفکران و نویسندگان علم سیاست قرار می‌گیرد که برای علم سیاست هیچ پارادایمی را نمی‌پذیرند. برای بررسی این مدعا بیان شد که نویسندگانی مانند رونالد چیلکوت، محمود سریع‌القلم و آرنست لیپهارت از رویکردها (چیلکوت و سریع‌القلم) و پارادایم‌های (لیپهارت) سه‌گانه سنتی، رفتاری و فرارفتاری در علم سیاست و روابط بین‌الملل سخن می‌گویند. اما با توجه به تفاوتی که نگارنده بین مفهوم «رویکرد» با «پارادایم» در مفهوم کوهنی آن می‌گذارد، معتقد است که رویکرد مفهومی است که متخصصان از آن برای نشان دادن معیارها و دیدگاه‌های به‌کاررفته در علم سیاست بهره می‌گیرند؛ در صورتی که پارادایم چارچوب عام نظری و دیسپلینی است که فضای انجام یک پژوهش علمی را فراهم می‌کند. بنابراین پارادایم با فراهم آوردن قواعد اعتباربخش به تعمیم‌ها و تخصیص‌ها، ارائه الگوهای اکتشافی و فلسفی، بیان ارزش‌های اعتباربخش به یک تحقیق علمی و معرفی سرمشق‌ها برای استفاده به‌هنگام مواجهه با مسئله‌های جدید، فضایی برای پاسخگویی به آنها را فراهم می‌آورد که از طریق رویکردهای مختلف بدان‌ها پرداخته می‌شود.

پس از بررسی پارادایم‌مند بودن علم سیاست نوبت آن است که پارادایم‌های مزبور شناسایی و اجزای آن معرفی گردد. برای این منظور بیان شد که در علم سیاست نمی‌توان از یک «پارادایم» مسلط (بدان گونه که کوهن از آن در علوم تجربی سخن می‌گوید) نشانی یافت؛ اما در این علم (بر حسب مقتضای دانشی آن) می‌توان از سه پارادایم عمومی سخن گفت؛ پارادایم‌های مزبور عبارت‌اند از: پارادایم علمی، پیش‌علمی و پساعلمی. پارادایم علمی با چهار ویژگی پارادایم تعمیم‌های قانونمند مانند تعمیم‌های علوم تجربی، الگوهای عام نشان‌دهنده روابط علی یا همبستگی، ارزش‌هایی مانند کمیت‌پذیری، دقت، پیش‌بینی‌پذیری، سادگی، همسازی، سازگاری و سرمشق‌هایی با ظرفیت بالا در کاربرد برای مطالعه مسائل جدید شناخته می‌شود. در صورتی که پارادایم پیش‌علمی نگاهی

تاریخی، قانونی و نهادی به پدیده‌های سیاسی دارد و با چهار ویژگی خاص گرایشی موضوعی، الگوهای کاربردی، ارزش‌هایی مانند منحصربه‌فرد بودن و مورد پژوهی و ظرفیت پایین سرمشق‌دهی برای مطالعات سیاسی جدید مشخص می‌گردد. سرانجام پارادایم پسا علمی که با استفاده از تجربیات دو پارادایم پیشین صورت‌بندی شده است، با تعمیم‌های تکوینی- تاریخی، الگوهای مرحله‌ای، ارزش‌های مقید به شرایط زمانی- مکانی مانند پیش‌بینی، قطعیت، تعلیل تاریخ‌مند و سرمشق‌های مرحله‌ای شناخته می‌شود.



کتابنامه

- اشتروس، لئو، *حقوق طبیعی و تاریخ*، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر آگه، ۱۳۷۳.
- باگلیونه، لیزا، *روش نگارش مقاله پژوهشی در علوم سیاسی*، ترجمه محسن خلیلی و رضا دانشمندی، مشهد: نشر مرنندیز، ۱۳۹۰.
- بشیریه، حسین، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم: اندیشه‌های مارکسیستی*، ج ۱، چ ۵، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.
- بلوم، ویلیام تی، *نظریه‌های نظام سیاسی*، ترجمه احمد تدین، ج ۲، تهران: نشر آران، ۱۳۷۳.
- تاجیک، محمد رضا، *پساسیاست: نظریه و روش*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.
- چیلکوت، رونالد، *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
- سریع‌القلم، محمود، *روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل*، ج ۶، تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۹.
- فی، بریان، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی غیرانتفاعی، ۱۳۸۳.
- مارش، دیوید و جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.
- Almond, Gabriel, "A Development Approach to Political Systems," **World Politics**, Vol. 17, No 1, January, 1965.
 - Almond, Gabriel, "Political Theory and Political Science," **American Political Science Review**, LX, December, 1966.
 - Almond, Gabriel and Powell G. Bingham, *Comparative Political Approach*, Boston: Little, Brown and Co, 1967.
 - Eston, David, "The New Revolution in Political Science", in **American Political Science Review**, December, 1969.
 - Huntington, Samuel, "Paradigms of American Politics: Beyond the One, the two, and the Many." **Political Science Quarterly** LXXXIX, March, 1974.
 - Hirschman, Albert O., "The Sereach for Paradigmea as a Hindrance to Understanding," **World Politics**, XXII, April.
 - Holt, Robert T. and Richardson, John, M. "Compering Paradigms in Political Science," In Robert T. Holt and John E. Turner (eds), **The Methodology of Comparative Research**. New York: Free

-
- Press, 1971.
- Kuhlen, Tomas S., **The Structure of Scientific Revolutions**, Chicago: University of Chicago press, 1996.
 - Laszlo, C.A., Levine M.D. and H Milsum, J. "A general systems framework for social systems", **Behavioral Science**, vol 19, No2, March, 1974.
 - Lijphart, Arent, "The Structure of the Theoretical Revolution in International Relations," **International Studies Quarterly**, Vol. 18, No 1, March, 1974.
 - Lyotard, Jean Francois, **The Differed Phrases in Dispute**, trans. George Van Der Addeale, Minneapolis: University of Minneapolis, Minneapolis Press.
 - Masterman Margaret, "The Nature of a Paradigm", In Imre Lakatos & Alan Musgrave (eds), **Criticalism and the growth of knowledge**, (Cambridge: Cambridge University Press, 1970).
 - Meehan, Eugene J, **Explanation in Social Science: A System Paradigm**, Homewood, Illicois: Dorsy Press, 1968.
 - Oakeshott, Michael, **Realism in Politics and Other Essays**, London: Methuen, 1967.
 - Rasheed, Uzman, "Approaches to the Study of Political Science," <[http://www. saywizz . com/articleview72-Approaches-To-The-Study-Of-Political-Science.htm](http://www.saywizz.com/articleview72-Approaches-To-The-Study-Of-Political-Science.htm)> [accessed 26 February 2014].
 - Spiro, H., "Comparative Politics Approach," **American Polotical Science Review**, Vol.16, No 2, September, 1922.
 - Truman, David , "Disillusion and Regeneration: The Qust for a Disipline," **American Political Science Review**, LIX, December, 1965.
 - Wolin, Sheldon, "Paradigms and Political Theories" in P. King and B.C. Parekh (eds), **Politics and Experience: Essays Presented to Micheal Oakshott**, Cambridge: Cambridge University Press, 1969.

